

## بیداری اسلامی در کشورهای عربی از دیدگاه رئیس انجمن روشنفکران جمهوری آذربایجان

G/سرویس جمهوری آذربایجان

نویسنده: الدنیز قلی اف

رئیس انجمن روشنفکران جمهوری آذربایجان

**بیداری اسلامی در کشورهای عربی**

**از دیدگاه رئیس انجمن روشنفکران جمهوری آذربایجان**

امروز دنیا بسوی تحولاتی که در جهان عرب روی می دهد، خیرخ شده است. انقلابهای تونس، مصر و لیبی و مقاومت هزاران انسان ناراضی از حکومت در برابر ظلم و اعلام اعتراضشان در معابر بدون آنکه ترسی بخود راه بدهند، جرقه امیدی بود در قلب میلیونها انسان به تنگ آمده از رژیمهای مستبد. ولی سوال اصلی در رابطه با این تحولات بدون جواب مانده است. آیا تغییری در وضعیت کشورهای عربی ایجاد خواهد شد؟ و آیا تحولات جاری تأثیری بر نقش غالب آمریکا . اسرائیل خواهد گذاشت؟

وقایع خونین چند ماه گذشته در کشورهای عربی یک بار دیگر نشان داد که طرفهای ذینفع هر کدام طرز برخوردی جداگانه در قبال این رویدادها دارند و هدف اصلی آمریکا بعنوان یکی از این طرفهای ذینفع، عدم تغییر وضعیت موجود در خاورمیانه به نفع طرفی است که منافعش با آمریکا در تضاد است. به این دلیل است که جرج بایدن معاون اول رییس جمهور آمریکا علیرغم نقض شدن خشن حقوق بشر در رویدادهای مصر، تلاش زیادی برای تأخیر مساله استعفای رییس جمهور مصر به خرج داد. صدور بیانیه در حمایت از رییس جمهور سابق مصر همزمان بود با وقوع برخورد شدید بین نیروهای دولتی و دهها نفر از مخالفان دولت مصر در خیابانهای قاهره که به کشته شدن 27 نفر، مصدومیت صدها نفر و حبس هزاران نفر انجامید و این در حالی بود که خشونت در برابر مردمی که با اعتراض به بیکاری و فقر خواهان استعفای حکومت آلوده به فساد مالی در مصر بودند، همچنان ادامه داشت و حسنی مبارک نه تنها استعفا نداده بود، بلکه از انواع متدهای خشن در سرکوب معترضان استفاده می کرد. به این ترتیب ، مقامات آمریکایی با بیان اینکه "هنوز زمان استعفا نرسیده"، به دیکتاتور دست نشانده خودشان در مقاومت بیشتر در قبال مخالفان چراغ سبز روشن کردند. معلوم نیست که تعداد کشته ها چقدر باید می شد تا آمریکا دستور استعفای آقای مبارک را صادر بکند؟

"بایدن" با اعلام حمایت آشکار کشورش از حسنی مبارک، گفته بود: « مبارک در رابطه با بسیاری از مسایل متحد ماست. وی در رابطه با مسایل ژئوپلیتیک، تلاش های صلح در خاورمیانه و عادیسازی مناسبات با اسرائیل برخورد مسوولانه ای دارد». این اظهارات "بایدن" در مورد مبارک در واقع اعلام اعتراض وی به دیکتاتور خوانده شدن مبارک بود. به این ترتیب با منطق "بایدن" و بعبارتی آمریکا، دیکتاتور کسی نیست که منکر نظام دموکراتیک بوده و یا با منسجم کردن پایه های حاکمیت بی حد و حصر ( مطلقه - مترجم) خود به دشمنی با هموطنانش برخاسته باشد و اجازه تأمین حقوق بدیهی آنها را ندهد. طبق منطق آمریکا، دیکتاتور کسی است که خدمتگذار منافع آمریکا نبوده یا طبق اوامر آمریکا عمل نکرده و منافع کشور و ملتش را در اولویت قرار بدهد. بله، "دیکتاتور" که علیه ملت مصر برخاسته و 30 سال از سوی آمریکا حمایت می شد، حسنی مبارک بود. آمریکا سالانه 1/3 میلیارد دلار کمک نظامی به دیکتاتور دست پروده اش ارایه می کرد ولی معلوم نبود این کمکهایی برای حفاظت در برابر کیست. این کمک ( به حسنی مبارک - مترجم) برای حفظ حاکمیت وی، عنادش با ملت خود و حفظ منافع آمریکا و بردگی برای آن کشور بود.

به این ترتیب، طبق منطق مقامات آمریکایی، تظاهرات صدها هزار نفری مردمی که با از دست دادن امیدشان به تغییرات دموکراتیک از طریق روش های مسالمت آمیز به خیابانها ریخته و شعار استعفا سر داده و در خون خود می غلتیدند، هنوز دلیل قانع کننده ای برای استعفای حسنی مبارک نبود و اگر از زبان مقامات آمریکایی گفته باشیم، صرفا دلیلی بود برای "شروع برخورد مسوولانه تر در برآورده کردن برخی از خواسته ها و اعتراضات ملت" توسط حسنی مبارک. جالب است؛ آیا بایدن وقتی می گفت " بالاخره زمان آن رسیده که برخی از نیازهای ملت تأمین بشود"، آیا از خود پرسید که چرا طی این 30 سال گذشته زمان توجه مسوولانه تر به خواسته های ملت فرا نرسیده بود. بایدن در واقع با این اظهاراتش به مبارک دلگرمی داد که "محکم باش که ما پشتت ایستاده ایم". و به ملت مصر نیز این پیام را داد که "ما بدون توجه به اینکه چه می خواهید، مبارک را بعنوان رییس جمهور می شناسیم!". مقامات آمریکایی با اتخاذ چنین موضعی در قبال تحولات مصر ثابت می کنند که دیکتاتورهای کنونی در واقع چیزی را دیکته نمیظ کنند و صرفا به دیکته آمریکا عمل می کنند. از اینرو، آنها براستی هم دیکتاتور نیستند و "عروسکهای خیمه شب بازی سیاسی" هستند که سیاستهای آمریکا( و اغلب سیاستهای ریاکارانه آن) را پیش می برند.

تردید وجود ندارد که سرایت موج انقلاب ناگهانی به مصر، دولت اوباما را در بن بست قرار داد. زیرا حکومت مبارک هم در باصلاح مبارزه با تروریسم و هم در روند مذاکرات اسرائیل و فلسطین، دایما موضعی اتخاذ می کرد که کاملا پاسخگوی منافع آمریکا در خاورمیانه باشد. از سوی دیگر آمریکا نمی توانست صریحا دستوراتی چون «هر کار که می توانی بکن و وضعیت مصر را ثابت نگه دار" بدهد. ب

زیرا دستور «هر چه میخواهی، بکن» از یک طرف زندگی هزاران انسان و از طرفی نیز وجهه بین المللی آمریکا را با خطر مواجه می ساخت. در چنین مواردی برای آمریکا استفاده از سیاست «اداره تشنج به نفع خود» مناسبتر بود. البته، شکی وجود نداشت که آمریکا تا حد مشخص ناراضیتهای مردمی از مبارک در مقابل این اعتراضات حمایت می نمود. ولی به دلیل عدم فروکش این اعتراضات، آمریکا بدون تردید راه امتناع از مبارک را انتخاب کرد. در حال حاضر نیز سعی می کند به هر نحوی که شده باشد، قدرت به «دیکتاتور جدید» طرفدار آمریکا انتقال یابد.

این در حالی است که چندی پیش مقامات آمریکایی از یک طرف می گفتند که زمان استعفای مبارک هنوز فرا نرسیده است، و از طرفی نیز برای حفظ وجهه خود به عنوان حامی حقوق بشر و آزادی بیان تلاش می کردند. این نکته نیز تصادفی نیست که اوباما با اظهار تاسف خود در رابطه با کشته شدن تعداد زیادی مردم، اعلام کرد که زمان استعفای مبارک فرا رسیده است. برخی از کارشناسان سیاسی گمان می کردند که سیاست آمریکا در مورد مصر تغییر نخواهد کرد و آمریکا از رژیم مبارک تا اخر حمایت خواهد نمود. ماهیتا این نظر درستی بود. زیرا سیاست آمریکا در مورد مصر کاملا روشن است. ارتش و پلیس مصر مورد حمایت جدی آمریکا و نیز اداره مرکزی امنیت این کشور قرار داشت. رژیم مبارک رژیمی ادبار و عجایی بود که سیاست آمریکا و اسرائیل در منطقه را تحقق می بخشید که به زبان مردم این کشور بود. ولی آمریکا به مبارکی نیاز داشت که بتواند با حفظ کنترل بر اوضاع در مصر، از منافع آمریکا و اسرائیل به صورت کامل دفاع نماید. اگر او این توانایی را نداشته باشد، طبعاً نیاز به مبارک جدیدی خواهد بود.

این چگونگی می شود که آمریکا با کنترل اعتراضات مردمی، دیکتاتورهای خود را به قدرت می رساند، از آنها حمایت می کند و در موارد ضروری آنها را «از تخت می اندازد»؟ چه کسی چنین اختیاری را به آمریکا داده است که با سرنوشت ملت‌های جهان از جمله ملت عرب این چنین بازی کند؟ این نکته بر کسی پوشیده نیست که چه دولت مصر، و چه دولت تونس «خدمت گذاران سیاسی» دفاع کننده از منافع اقتصادی - سیاسی (و یا غیر سیاسی) غرب در منطقه هستند. باید دید که آیا، ملت عرب این واقعیت را درک می کند که مشکل اصلی آنها نه «مبارک ها» و «بن علی ها»، بلکه نیروهای تحمیل کننده آنها به این ملت ها هستند؟ آیا قیامهای مردمی که در ابتدا صرفا به برکناری دولتهای خودفروخته ملی معطوف شده است، به «بیداری اسلامی» تبدیل خواهد شد؟ آیا جوامع عرب کشورهای تونس، مصر، عربستان سعودی و غیره قادر خواهند بود که با درک این واقعیت که مشکل اصلی آنها عبارت از آمریکا و اسرائیل است، به مبارزه تحت پرچم اسلام بپردازند؟

تحولات سیاسی ماه های اخیر در خاور میانه دل بر این است که «بیداری اسلامی» در جوامع عربی ضرورت سازمان یابی مجدد توده های مردمی را به وجود می آورد. آمریکا در روند شکل گیری احزاب مخالف در این کشورها در 60 - 70 سال اخیر «به صورت مخفی دست داشته است» که منجر به انحراف از هدف اصلی شده بود. هدف اعتراضات توده ای در اولین مراحل انقلاب مصر

براندازی «دولت دستنشانده» گوش به فرمان آمریکا» بود و در عین حال، با نیروهای ایجاد کننده و اداره کننده این «دولت دستنشانده» مخالفتی نداشت، ولی در مراحل بعدی انقلاب نام آمریکا و اسرائیل به عنوان هدف اصلی ذکر می شود. هر کسی که رویدادهای اخیر در کشورهای عربی را دنبال می کند، متوجه هستند که معترضین در اولین روزها شعارهایی چون «مبارک استعفا کند!»، «این رژیم استعفا کند!» سر می دادند، ولی شعارهایی علیه آمریکا مطرح نمی کردند، گرچه دولت آمریکا حمایت خود از رژیم مبارک را به صورت علنی اعلام می نمود. شاید جناح مخالف در تونس و مصر (درست همانگونه که جناح مخالف در آذربایجان نیز گمان می کند) گمان می کردند که اگر از آمریکا به عنوان عامل اصلی مشقتهای مردم نام برده شود، موانع بیشتری بر سر راه رسیدن آنها به قدرت ایجاد خواهد شد. این در حالی است که وقتی هدف سیاسی به «رسیدن به قدرت» محدود می شود، وحدت ملی و روح مقاومت ملی مردم را تپاه می کند.

با این حال، اکثر جوامع عربی درک می کنند که سازمانهای مالی بین المللی تحت نظارت کامل آمریکا و دلالان صهیونیست با نفوذ به اقتصاد کشورهای عربی این اقتصادها به تصرف خود در آورده اند که منجر به فقر و تهیدستی مردم این کشورها و افزایش شدید قیمت ها و بروز تنزل و بی ثباتی در اقتصاد گردیده است. از سویی نیز جوامع عربی به تدریج درک می نمایند که نفوذ غرب به این جوامع به معنی تنزل فرهنگ اسلامی و سیستم ارزشهای ملی و معنوی و بالاخره، ویژگی های ملت های عرب می باشد.

حسنى مبارک در مصر و بن علی نیز در تونس استعمارگری آمریکا را وارد کشور خود کرده اند.

نهادهای بین المللی مالی در تونس ظرف 25 سال اخیر اقتصاد تونس را نابود کردند. دلیل سر قدرت ماندن بن علی و حسنى مبارک این بوده است که آنها کاملاً در راستای منافع اقتصادی و سیاسی واشنگتن فعالیت می کردند. دیکتاتورهای خاور نزدیک و آمریکای لاتین نیز از طریق کودتای نظامی که از سوی آمریکا تامین مالی شده اند، روی کار آمده و سیاست آمریکا در منطقه را اجرا کرده اند. بر کسی پوشیده نیست که اغلب تصمیمگیریها در چنین کشورها در واقع در واشنگتن، وزارت خارجه آمریکا، پنتاگن، اداره مرکزی امنیت، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اتخاذ می شود. مردم نیز چنین می اندیشند که این تصمیمات از سوی دیکتاتورها اتخاذ می شود. بنابراین، ارتباط دیکتاتورهای این کشورها با سیاست خارجی آمریکا باید مد نظر قرار بگیرد. مبارزه با چنین دیکتارها باید معطوف به دیکتاتورهای واقعی که از آنها پشتیبانی و دفاع می کنند و دستورات به آنها می دهند شود. جنبشهای اعتراضی باید علیه مسبب اصلی فلاکتها در جامعه (بخش پنهان کوه یخی) باشد. فقط در چنین حالتی امکان تغییر منبع اصلی مشکلات جامعه وجود دارد. تغییرات سیاسی در تونس، مصر و کشورهای که با نظام دیکتاتور مدیریت می شوند در این صورت می تواند موفقیت آمیز باشد که دیکته سیاسی آمریکا بر این ملتها و اصلاحات اقتصادی نئولیبرالیسم انستیتوی بین المللی مالی کنار گذاشته شود. راه دیگری بجز آن ندارد.

ماهیت اصلی بیداری اسلامی در جوامع عربی این است که جنبشهای اعتراضی نقش نیروهای خارجی که مسبب اصلی ایجاد مشکلات در داخل کشورها است را برملا می کند و تاکتیک مناسبی برای مبارزه با آن تهیه می شود. بیداری اسلامی با اعلام مخالفت شدید خود با سیاست اشغالگرانه انستیتوهای بین المللی مالی که اقتصاد ملی را تحت نام «سرمایه گذار» نابود می کند جامعه را برای تامین حق حاکمیت ملی و اجرای تغییرات جدی در کشور بسیج می کند. «بیداری اسلامی» به عنوان تغییر یک «دیکتاتور دست نشانده» با «دیکتاتور دست نشانده» دیگر تعبیر نمی شود. این حادثه جدی است که هم در شعور اجتماعی و هم در شعور افراد مختلف رخ می دهد. البته، آمریکا، اسرائیل و دست نشاندهای آنها برای جلوگیری از بیداری اسلامی در دنیای عرب سعی در ایجاد رویارویی های داخلی بویژه رویارویی شیعه و سنی دارند. صرفاً در بحرین تلاشهایی برای ایجاد چنین رویارویی انجام گرفته است. دشمنان اسلامی که موفق به ایجاد چنین رویارویی در داخل مردم نشدند، مجبور به استفاده از ارتش عربستان سعودی شدند. ماهیت نیز مشخص است: حفظ «حکومتهاى دست نشانده» به هر قیمتی که شده باشد و نظارت بر جوامع عربی که «پا فراتر از حد خودشان گذاشته اند». بر خلاف آن، در سوریه و لیبی نیز از نیروهای مخالف برای سرنگونی حکومتهایی که مخالف منافع آمریکا حرکت می کنند، بطور آشکار حمایت می شود.

باید در نظر گرفت که «دیکتاتورها» منصوب و یا عزل می شوند. اگر آنها در هرگونه وضعیت سیاسی کاملاً تامین کننده منافع آمریکا نیستند و یا ضمن ایجاد شبهات در مورد آمریکا در جامعه از اجرای فرمایشات اجتناب می کنند در این صورت تغییر آنها با دیگری تسریع می شود. زیرا، چنین تغییر به معنی فروکش اعتراضات و خشم مردم تا مدت معین است. هدف از چنین سوءاستفاده های سیاسی برای «آرامش روانی» جامعه و فروکش اعتراضات اجتماعی است. ولی، از چنین تغییرات نهایتاً فقط آمریکا برنده می شوند و مردم شکست می خورد.

نامنظمی جنبش مردمی و نامشخص بودن موضوع مبارزه سیاسی این خطر را بیش از پیش افزایش می دهد. هدف اصلی جنبش مردمی در کشورهای عربی باید معطوف به محدودسازی فعالیت دیکتاتورهای واقعی که به اقتصاد کشور لطمه وارد می کنند و حق حاکمیت اقتصادی و سیاسی کشور را در اختیار دیگران قرار می دهند از جمله فعالیت انستیتوهای سیاسی آمریکا و بانک جهانی معطوف شود.